

بسم الله الرحمن الرحيم

نظری بر کتاب «ماباشنده گان دیرینه این سرزمین»

تالیف: هموطن ارجمند ایشرداس

اوراق دفتر تاریخ کشورمان افغانستان، درین اواخر بصورت واقعی در چشم ها نمایان می شود. تاریخ نویس احساسات را کار ندارد، مگر اینکه نویسنده تاریخ احساس حق نویسی را دارا باشد.

در تاریخ افغانستان آنقدر مبالغات و تحریفات بمشاهده میرسد، که گویی دانشمندان معلم شان را درسزده اندنه دردل ها.

دانشمندان تاریخ کشورمان اگر از قبیله برادران پشتون اند، سعی میدارند، آنچه افتخارات در وطن است. مربوط خودشان سازند. و یا آنچه که در گذشته هابوده یاکتمان کنند و یا اگر احیاناً آشکار سازند، باید همه کارها و تاریخ مربوط به آنها گردد.

تاجیکان، اوزبیکان، اهل تشیع افغانستان نه به اوزبیکستان و نه به تاجیکستان و ایران تعلق دارند. بلکه از خاک افغانستان بوده و افتخار هموطنی را با پشتون هادارند. هم چنانکه بلوچ ها، نورستانی ها، هندوها دیگر اقلیت ها از اصیل زادگان افغانستان بشمار می آیند.

اگر مورخین ما خون آریایی و یا تاجیکی دارند، هر آنچه راکه میخوانند بنویسند، فقط در حلقه تاجیک باید قرار داشته باشد و تاریخ را مختص به خود و قبیله خود می دانند، و فقط میخوانند راهی را دریابند که قهرمانی ها از آن ایشان باشد و از جزیره عرب تا قلب چین رابه آریانا مربوط بسازند و اسنادشان را از افسانه تهیه بدارند، و این راه همانا از نویسنده گان مبالغه ساز ایران پیروی کردن بشمار می آید.

منت ساختم رستم داستان وگرنه یلی بودی در سیستان

مؤرخین که در باره تورک در سرزمین ما نوشته باشند، تاکنون وجود ندارند و کسی از این قبیله دعوی تاریخ نویسی ننموده است. هر آن کسی که تاریخ افغانستان را نوشته تورکهای مرکزی افغانستان با هزاره و یا تورکهای صفحات شمال که در سابق به اسم تورکستان بود آنها را در لفافه گذاشته و لغات و افتخارات شان را به قوم و قبیله خود قاپیده اند.

بطور مثال کلمات " اولس" و " جرگه" که دو کلمه تورک و مغول می باشد، چون در تلفظ به لهجه پشتو نزدیکی دارد، آنرا ساختند "ولسی جرگه" گویا اینکه شکل ترکیب پشتو را داده اند. مجلس سنا را "مشرانو جرگه" ترکیبی از پشتو و تورکی را درحقیقت پشتوساخته اند. کوچی وبا تورودها کلمات دیگر که تورکی می باشد ودرپشتو بصورت عاریتی آورده شده آنرا به اصل پشتو نسبت میدهند.

غلاجایی ها تا اکنون دراصفهان همان تورکی قدیم خنتی شان راتکلم مینمایند. ودرافغانستان هنوزهم چون کلمه "غازی انه" در میان پشتون ها مروج می باشدکه "انه" یا "انه" مادر را گویند ولی چون بگفته مولف حدود العالم قرابت به یک گروه دیگر حاصل کرده اند. زبان خودها رازدست داده اندوبزبان دیگر عادت گرفتند. ولی لغات زیادی ازتورکی رابا خود دارند.

کوشانیان دردره کوشان به لغت قدیم تورکی خود و یفتلیان دربدخشان به لغت قدیم تورکی خود ودهات بسیار زیاد درشمال کابل به لغت قدیم تورکی خود. درحال حاضر تکلم مینمایند واستاد حبیبی ودیگران همه را آریای وبه اقوام دیگر منسوب می سازند.

هنوز از آثاریک تعداد مورخین وطن مان پیدااست که تورک، تاتار ومغول را نتوانسته اند تفکیک نمایند وبدون مسولیت آنچه را که خواستند می نویسند.

اما ماداریم وداشته ایم که مورخین وطن مان، اگرچه درقبیله وخون با زورمندان وصاحبان قدرت ارتباط ندارند، ولی درنوشتن به نفع زورمندان آنقدرخوش خدمتی های را انجام داده اند، که اگر از اصل قبیله مورخی پیدامیشد، نمیتوانست به پای مبالغات شان برسد، چونکه گفته اند، نویسنده گان اجیر ویا بگفته اعوام الناس «نوکرآهودار به دو میگیرد».

حق مشروع هر انسان است که به گذشته قوم خودوزبان وفرهنگ وارتباط خونی اش فخرومیباهات نماید،حتی به زعم خودپرستش کند و خودو همراهانش را از بهترین های جهان بیندارد. ولی حق آنرا نخواهد داشت که خورا ازدیگران برتر بداند و تاریخ دیگران را ازصفحه روزگار نابود سازد.

چون که هرانسان حق دارد،که خود را درجمع انسان ها مساویانه قراردهد، امادرمیان کسانی برتری از دیگران دارند،که ازهر نگاه، دانشمد،متقی،راستکاروعدالت پسند باشند. شخص حق بین،هم به خودوهم به دیگران احترام داردوخودرانظر به دیگران امتیازنمیدهدوحق رابه حق دار میرساند.

دروغ که منشأخبیثه همه اعمال انسانهاست، مورخین باید توجه داشته باشند که درنوشته های خود،کارهای ساختگی ودروغ بافی ومبالغه گزافه گویی راشامل نسازند. تقریباًثصت وپنجسال پیش نگارنده این سطور بمکتب ابتدایه آغازبه تحصیل علم نمودم، تاوقتکه ازهمه مکاتیب فارغ شدم، کلمه ای درباره باشندگان دیرین افغانستان یا هندوها نخوانده ونشنیده بودم، دروقت کلان سالی هم درتوایخ راجع به این باشندگان شریف ونجیب چیزی نوشته نشده بود که بخوانم.

از هزارسال باینطرف است که مرم تورک هزاره وهندوها که بنام های تورکی شاهان وهندوشاهان یاد می شدند، بعدازبمقام رسیدن امیر سبکتگین زعامت وحکومتداری رازدست داده اند،هزاره ها بوقت

امارت امیر عبدالرحمن خان آنقدر ظلمی را متقبل شده اند که شرح آن در قلم نمی گنجد. اگر به تاریخ واقعی تورکان هزاره نظر اندازی شود، اجداد و پدرکلان های شان صدها سال سروران و سرداران سرزمین مابودند، لیکن وحشیانه ترین ظلم ها را در عصر ما بر آنها روا داشته اند. هزاره ها را کنیز و غلام گرفتند، کشتند، تبعید کردند، زمین هایشان را بر دیگران بخشیدند و کسانی که از آن بلاها دور ماندند، آنها را از نظر مردم طبقه پایین به شمار آوردند.

صفحات شرقی و جنوب افغانستان را در ارتباط با هندوایزم و بودایزم و هم فرهنگ و هم کلچری و ارتباط خونی شان را با مردم نیمیقاره، مورخین ما از روی احساسات نامعقول و غیر علمی نخواسته اند بنویسند.

و هیچ تاریخ دان هم وطن زبانهای مردم صفحات شرقی را با مناطق لغمان شرح نداده و از تاجیکان هندوان و تورکان آن ولایات بحثی نکرده اند، از آن سبب دین و آیین و لغت شان در تاریخ هموطنان مجهول می باشد.

ولی گاهی هم نویسندگان ما چون استاد علامه حبیبی میفرماید که امیر سبکتگین، مردم صفحات شرقی و لغمان را مسلمان ساخت، و در قسمت دین و آیین آنها که بودایزم، هندوایزم و یامجوس باشد خود را خاموش گرفته است، هم چنان استاد مرحوم در قسمت نوشت و خواندن آن مردم حرفی را بزبان قلم نمی آورد ولی از روی بعضی کلمات، به زبان و لغت پشتوریشه یابی های رادر نوشته های خود می آورد که قطعاً قابل قبول نویسندگان واقع نمی شود. مثلاً میرویس راکه دو کلمه عربی میباشد، آنرا به زعم خود به اثبات میرساند که پشتو است. چنانچه که در لغات تورکی بحث نمودیم لغات تورکی را بنام زبان دیگری شامل کرده اند که عاقبت شایسته ندارد، نویسنده این سطور در لغمان زیبا در اواخر دهه شصت عیسوی سفری داشتیم و شبی رادر کنا منطقه تیگری سپری نمودم، و در درمسال هندوان تیگری رفتم، آن هندوان مهاجر نبودند، مسافر نبودند، توسط پادشاهی یا حاکمی بگونه ناقل آورده نشده بودند. بلکه از هزاران سال پیش باینسو مسکونین آن منطقه بودند، شخصی از مهمان داران درمسال مرامهلت دادتاچندی حرفی در خصوص ادیان نیمیقاره بحضور اشتراک کنندگان عرضه بدارم. در لغمان جای دیگری را دیدم، نام آن محل «نانکزای» بود، تو خود حدیث مکمل شنواز این مجمل. بسی مردمان به این باوراند که «قندهار»، برگرفته شده از «گندهارا» در حالیکه گندها را عبارت از ویهندامروزی می باشد که یک سرحد آن رادر سابق کابلستان تشکیل میداد.

مرحوم علامه حبیبی چنین می آورد: «وشهرملتان راکه در آن کندارای بن (چندر) برادرزاده داهر حکم میراند محصور کردند» (ص 227 تاریخ افغانستان بعد از اسلام) و اگر بتاریخ واقعی مراجعه شود پشتون های قندهار صبغه ملتانی دارند. داکتر طاهره صدیقی زیر عنوان «داستانسرای درنیم قاره هند» عنوانی دارد بنام «چندر بدن و ماهیار» داستان حقیقی است که در پیرامون عشق نا فرجام «چندر بدن» دختر پادشاه سندریتن و بازرگانی بنام «ماهیاری» دور میزند» (ص 127 مجموعه سخنرانی های نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه قاره). و آیا امکان ندارد که از نگاه فلاوژی نزدیک ترین کلمات به کند ارای و ماهیار، کندهار و مایار باشد؟ چنانچه یکی از دانشمندان بزرگ قندهار، تخلص خویش را کنرداری و فامیل های با اسم مایار هم اکنون در افغانستان تشریف دارند. مردم عادی حرف «ها» را در کلمه قندهار نمی

آورند و حرف «ها» در کلمه ماهیار، هم چنان در اصطلاح عام بخاطر سهولت و یاتفکیک عمدی در نوشتها آورده نمی شود.

در تلفظات فارسی اکثر ا ح ر ف «ها» علاوه میگردد، مثلاً کلمه «باتور» تورکی را «بهادر» ساخته اند. اما در پشتو عیناً به شکل «باتور» منحیث لغت مهمان از تورکی استفاده مینمایند و مثل آن نویسنده این سطور در شهر اطراف شهر غزنی فامیل هایی را می شناسد که اینک فقط در ششمین نسل رسیده اند که بدین اسلام گرویده اند. و علایم هندوگری هایشان به بسیار سهولت دانسته میشود. یکی از آن جمله که از جانب مادری پشتون می باشد، چنان پشتو نیست جلوه میکند که گویی از هفتاد و هفت نسل پشتون بوده است. و واضح باید کرد که منظور ما انتقاد نیست و هر شخص محترم است و حق مسلم آنرا دارد که خود را با آن و این منسوب بدارد، بیادارم که یکی از هم صنفانم بنام محمد ظاهر از آن فامیل ها بود.

هندوهای که در افغانستان سکونت دارند، عقیده نگارنده درباره شان چنین است، که آنها از سرسخت ترین، با عظمت ترین شجاع ترین و نیز معتقدترین بقایای هندوان افغانستان را تشکیل میدهند.

این هندوها، همان هندوهای میباشند، که در کابل بمقابل لشکر مهاجم و سازمان یافته اعراب به همراهی حکام تورکی و اهل تورک کابل جنگ های شدید را انجام داده اند و هزاران در هزارشان بقتل رسیده است.

معبد بزرگ و تاریخی آسمایی بوقت حمله اعراب وجود داشت و اینکه چقدر پیش از آن آباد شده بود بصورت درست واضح نیست، بگفته (عالیقدر جناب ایشرداس) معبد آسمایی در جنگهای کابلیان و عربیان ضرر ندید. و پابرجای ماند.

بهر صورت منظور ما در اینجا آوردن کلمه «سرسخت» به این معنی است که یقیناً هندوها و باشندگان تورک و تاجیک و دیگر ملیت هادر کابل شاید از حمله اسکندر، در امان نبودند، ولی در حملات چند باره اعراب، آسیب هادیدند و کشته ها دادند، در زمان های آل ناصر نیز طوریکه گفته آمد، مناطق شرقی بدست سبکتگین مسلمان شدند و محرز است که به آسانی مردم مسلمان نشدند و حتی هندوهای فعلیه هرگز هندویی خورا از دست ندادند. بعضی هار عقیده بر آنست که هندوهای افغانستان، از بقایای لشکرهای هندوی سلطان محمود غزنوی می باشد، و مانمیتوانیم از آن انکار کنیم، زیرا سلطان محمود، آنقدر لشکر فراوان داشت که شمار آن بزبان قلم در نمی آید، و باز هم اگر پدران هندوان فعلیه مان در افغانستان از بقایای لشکر محمود باشند، باید همه در غزنی می بودند، و هندو شاهان پیش از محمود غزنوی در کابل تشریف داشتند در حالیکه جمله هندوان افغانستان در مناطقی که اکنون حیات بسر می برند، باشندگان اصلی بودند و بارها و بارها با باشندگان محلات مذکور تماس حاصل گردیده، است که میگویند از قدمیترین باشندگان هستند و هندوان کابلی نیز چون دیگران اصلیت کابلی دارند. هندوهای افغانستان را که گفتیم سرسخت ترین هائی باشند، بنگرید که در طول تاریخ افغانسان بسی رژیم ها، و بسی حکومت ها آمدند و رفتند ولی بر عقاید شان نتوانستند تغییری وارد نمایند. مگر اینکه محدودی به اثر گذشت و تقاضای محیط به اسلام گرویده باشند یک امر طبیعی به شمار می آید باز هم سرسخت بمعنی آنست که در طول تاریخ چه توهین های نبوده که هموطنان هندو نژاد هندی اعتقاد ما ندیده باشند. لباس این مردم شریف رابه زرد و اشتراک آنها را در بسی مسایل محیطی محدود می ساختند.

در مکاتب کابل اطفال معصوم و بیگناه هندو، از جانب اطفال بی تجربه گاهگاهی بباد تمسخر قرار داده می شدند. اگرچه کلمه «لالا» معنی خوبی دارد، ولی گاهگاهی بشکل استهزا استعمال میگردید.

از سر مردم هندو هاجزیه گرفته می شد، و مردم هندوی مان در افغانستان همه رامتحمل می شدند و البته اینهامشتی از نمونه خروار، مشقت های می باشد، که در طول تاریخ برادران هموطن هندوی مابدان مبتلابودند، ولی با آنهاهم زبان، دین و رسم و رواج شان را حفظ داشته، و خوبتر از همه اینکه به همه مراسم مردم افغانستان آشنا و در کلیه آن اشتراک میکردند.

در محیط هایکه رهبران دینی هندوها تشریف دارند، آنها بزودی وبه آسانی به دین های دیگر معتقد نمیگردند. ولی کسانی که در اقلیت بسار خورد حیات بسر برده و رهنمایان مذهبی ندارند، بالاخره تحت تاثیر محیط آمده، با همسایه ها می پیوندند. در نیم قاره هندو ماحول آن چهار دین عمده وجود دارد، البته در آن سرزمین های بزرگ ادیان کوچک دیگر موجود می باشد که شرح و بسط آنها در این مقاله گنجایش ندارد. و چهار دین بزرگ عبارت اند از:

1. دین هندوی

2. دین جایی

3. دین بودایی

4. دین سیک

دین هندویی یکی از قدیمترین ادیان جهان می باشد و تاریخ آن به یک هزار و پنجاه سال پیش از میلاد مسیح تخمین میگردد، این دین شکل خود جوش را دار و طبیعت پرستی از امهات عقاید آنها بشمار می آید.

اگر چه تمدن مردم هند بمانند مصر از نگاه تاریخ نویسی موثقیقیت ندارد، ولی در قدامت کم از مصر نمی باشد. در متون قدیمه دین هندویی مشاهده میگردد که پیروان آن آیین به طبیعت پرستی و پیرو کتاب «ریک ویدا» که در آن به حدود هفتادوشش موضوع چون، خورشید، ماه، آسمان، باد، باران، آتش و غیره می باشد که هر کدام به هندوان الهه های خاص بشمار می آیند.

دین هندویی مراحل مختلف راطی نموده و این دین توسط یک رهبر و یاموسس اساس گزار می نشده است. معتقدان آیین هندویی عقایدشان را با فلسفه آمیخته اند. اوپنی شادهه را که داراشکوه قادری فرزند شاه جهان امپراتور هندو افغانستان شرح و بسط داده است، یکی از مراحل دین هندویی را در حقیقت به تحلیل گرفته است.

دوم: دین جایی

دین جایی، زیادتیر یک مذهب ریاضت معرفی شده است، اگر به فلسفه این آیین متوجه شویم دین جایی در حقیقت یکی از مشتقات دین هندویی است که به بانی آن مهاویرا در حدود قرن ششم پیش از میلاد می

زیسته است. مهاویرا اصلاً فرزند یکی از راجه می باشد که تاسن سی سالگی حیات شهزادگی و بعد از آن تارک دنیا مینماید. بر ریاضت می پردازد و کتاب شریعت او پیروانش را در آیین جایی استحکام می بخشد. مهاویرا که اکنون پیروان کمتر دارد، معاصر بودای بزرگ است که اگر زندگینامه هر دو مطالعه گردد بسی مشابهت های دارند. چون، هم عصر بودند، هر دو در آغاز حیات شهزادگی داشتند، هر دو به گوشه های دور از جوامع به ریاضت پرداختند و.....

سوم: دین بودایی:

آیین بودایی یکی از ادیان بزرگ جهان است، اساس گزار این دین گواتمه بودا که فلسفه او زیاده تر جنبه اخلاقی دارد می باشد. بودانیز بمانند مهاویرا در حدود پنج سده پیش از تولد حضرت مسیح ظهور کرده است و دین بودا نیز در حقیقت از جمله مشتقات دین هندوی بشمار می آید. در جهان امروز دین بودایی صاحب پیروان بسیار زیاد می باشد.

چهارم: دین سیک:

بنیان گزار این آیین گرونانک است، قدامت این آیین چندان طولانی نیست و عمر آن در حدود پنجاه سال تقرب میابد عمده ترین پیروان این دین در ایالت پنجاب هندوستان است، شمایی سیک ها بادیگر هندوان خصوصاً در ستار و طبیعی گزاشتن موی سرتفکیک میکردند.

نانک که شخصیت دانا و صاحب معلومات زیاد در خصوص ادیان بود، به دین اسلام علاقه مند و از دین اسلام در آیین خویش بهره ها برده و یکی از راهای موفقیت او سیک ساختن یکی از قاضیان مسلمان بود که پیرو نانک گردید، و مسلمان و هندو هر دو، نانک را منحصی یک مصلح پذیرفتند، چنانچه شاعر فارسی مقام نانک را در میان مسلمان و هندو چنین میاورد:

چنان بانیک بدخوکن که بعد از مردنت عرفی

مسلمانان بزمزم شوید و هندو بسوزاند

«عرفی شیرازی»

تاریخ، تاریخ است، بهر حالتیکه باشد از گذشته بحث مینماید، مردمان هند در طول تاریخ پیش از استیلای انگلیس ها با فاتحین صلح جو و ممالک مختلفه راجه ها و پیشوایان هند، آمیزش خوبی را پدید آورده بودند، در آغاز با فتوحات محمد بن قاسم عرب و محمود غزنوی مقاومت های رابه خرچ دادند، اما بعد ها یک آمیزش خاص در میان هندوان و مسلمانان بمیان آمد که عبارت از ارتباط مستقیم هندوان با ممالک مختلف اسلامی بانفوس فعلی در حدود یک هزار و دوصدملیون، هم چنان یک حیات مشترک با مسلمانان نیم قاره که جمله خون هندی دارند و آمیزش زبانهای تورکی و فارسی با زبان هندی، زبان زیبای رابمیان آورده این نگارنده نام آنرا گفته ام که از پدر، فارسی و مادر، هندی یعنی شیروشکر می باشد، این زبان بنام کلمه تورکی «اردو» مسمی شده که در زمان نورالدین جهان گیر تیموری شکل یک زبان رسمی را در سرزمین هندی بخود گرفت.

زبان اردو در سابق بنام زبان «ریخته» مسمی بود، و از آنجاییکه این زبان از آغاز فتوحات محمود غزنوی که اردوی اوبه زبان های تورکی و فارسی صحبت میکردند و به آن نسبت مستقیم داشت داده شد،

زبان اردو که اکنون زیاده تر زبان مسلمانان نیم قاره میباشد، بعد از زبان عربی دومین زبان عمده ای اسلامی در جهان اسلام بشمار میرود.

مردم نیم قاره عادت دارند که با زعمای که از خارج هندوستان آمده و بر آنها حکم میرانند اگر روش و کردارشان موافق حالشان باشد، طبق سنت به ادیان هندی صلح جویانه رفتار مینمایند، و خوب میدانند که وقتی فرا میرسد که آن بیگانگان و مهاجمان در خاک سحرآمیز هند کبیر هضم میشوند و زبان و رنگ و رسم و رواج هند برای شان تاثیر مینمایند و میشوند هندوستانی، و بدینصورت هندوستان بمانند اضلاع متحده آمریکا، از ورود مهمانان، دانشمندان و عالم استفاده مینمایند و روزی میرسد که همه اتباع اصلی محسوب میگردند.

ممالک که از مهاجمین بیگانه در طول تاریخ عقده میگیرند، بصورت قطع منطق قوی ندارند زیرا تاریخ، تاریخ است، زیرا در آن وقت ها مردم فعلی حیات بسر نمیدرند و قصور از آنها بر سر اخلاف شان جایز ندارد.

مثلا هیكلهای محتشم بودا در افغانستان بزرگترین افتخار ما بوده ولی، نارویان تاریخ آنرا از میان بردند، بعد از صدسال انتقام گرفتن آن از اولاد تخریب کننده گان بیجای است. مسجدا یا صوفیه که باری مرکز اعلی نصارا بشمار میرفت، ولی بعد از فتح تورک ها در حکومت سلطان محمد فاتح، شکل مسجد و اکنون صورت موزیم را بخود گرفته است، دوباره گرفتن آن و آباد کردن آن ارزش قدیم راندارد.

بعضی اشخاص میخواستند که هیكل بزرگ بودارا دوباره آباد نمایند، و این یک مفکوره مزخرف و بی ماهیت است، زیرا کار و مواد همان هنرمندان هفده صدسال پیش بودای افغانستان با عقاید شان اهمیت دارد و نه هیكل ساخت مواد کانکریتی و لوله های آهنی فعلیه، مگر جای و محل و موقعیت هیكل همان قدسیتی را که در نزد بوداییان افغانستان داشت بجای خود است.

هندوهای هندوستان در نهایت درجه کار غلطی را نسبت تخریب مسجد بابری کردند زیرا آن جزو تاریخ و از شهکارهای امارت پنجصدسال پیش هندوستان بشمار میآید و البته آن کار، کدام کار شجاعت پیشگی و مردانگی بشمار نمیآید.

همان آبادانی یا تعمیر بابری را که به بابر شاه موسس بابریان یا تیموریان بنام مسجد بابری آباد کرده بود، کواسه او شاه جهان بنام خانمش «تاج محل» یکی از عجایب هفتگانه دنیا را بنا کرد، نباید آنرا هندوها بنام شهکار یک مسلمان و یا یک بیگانه از میان بردارند، زیرا اکنون جهانیان زمانیکه هند میگویند فوراً تاج محل به دماغ هایشان تداعی میگردد، همچنان صدها بنای زیبای دیگر از یادگارهای تورکان بابری تیموری و غوری در آن مملکت پهناور به مشاهده میرسد و نبایست آن مسجد زیبا تخریب می شد.

احمدشاه فرزند ظاهرشاه زمانیکه ریس هلال ا حمرکابل بود، کوتی لندنی ساخت و یادگار انگلیس هارا درکابل تخریب وازمیان برد، وکمر تاریخ کابل را برید، آن کوتی بسیار تاریخچه زیبا داشت و تا وقت فرارش احمدشاه نتوانست حتی نیمه ویا صدم آنرا در مملکت بگذارد. با تاسف زیاد، قابل یادآوری است، که دروازه قلعه بست که از یادگارهای بسیارزیبای عصر غزنویان بود، ندانستیم که حکومت خود مختار و بی احساس کابل نظرکدام مورخ درباری را بجای ترمیم، توسط کانکریت تجدید نمود و تمام ماهیت دیزاینها، طراحی وریزه کاریها و نزاکتهای دوران ساخت اصلیش را از میان بردند.

شده میتوانست سرک موتررو را چند متر دورتر از آن بشکل نیم دایره آباد میکردند، و هنرمندان را وظیفه میداند که بصورت علمی با همکاری آرکیالوجیستهای خارجی، شکل اصلی راجان تازه میبخشیدند، واحسراتا. همان قسمیکه هیکل بامیان و صدها بتخانه راز میان بردند، آن رواق زیبارا هم درحقیقت معدوم کردند، و از تجدید آن هیچ نوع اثری از اصلیت وقدامت و طرح پیشین آن به مشاهده نمیرسد.

شهنشاهان بابری تیموری در سرزمین پهناور نیم قاره، بجز از اورنگ زیب عالمگیر که در خصوص دین اسلام سختگیر ودر پی تقویه ان تلاشها داشت، اما دیگر اولاده بابرشاه وصیت نامه بابرشاه را که به همایون فرزندش نوشته بود، در حکومتهای خویش سرخط روش های خود و مردم هند قرار داده بودند.

نواسه بابرشاه جلال الدین اکبر، که از مسلمانان با احساس وازدانیان عصرش بشمار میآمد، بخاطر اتحاد مسلمانان و هندوان، مفکوره «دین الهی» را از طریق علما وفقها وفلاسفه بمیان آورد، و یکی از اولاده او دارا شکوه فلسفه دین اسلام را با فلسفه دین هندی مقایسه کرده، و در نتیجه، گفت که روشها از هم فرق ودرانتها در خداپرستی مشابهت دارند .

بابرشاه به فرزند خود جهت احترام به دین هندوها چنین وصیت کرده بود:

«933هجری بهادرغازی بادشاه ظهیرالدین محمد بابر: وصیت نامه مخفی ظهیرالدین محمد بابر بادشاه غازی بشاهزاده نصیرالدین محمد، همایون طول عمره، به استحکام سطنت نوشته شد، ای فرزند مملکت هندوستان از مذاهب مختلفه مامور است حق سبحانه تعالی آن بتوکرامت فرمود باید که تعصبات مذهبی را از لوح دل پاک نموده موافق طریقت هر مذهب معدلت کن خصوصاً از قربانی گاوپرهیز که تسخیر قلوب هندوستان است و رعیت این ولایت واحسانات پادشاهی وابسته شود و منادر و معبدگاه هر قومی که زیر فرمان پادشاهی است خراب مکن چنان عدل گستری اختیار کن که شاه از رعیت و رعیت از شاه آسوده شود، ترقی اسلام از تیغ احسان بهتر است نه از تیغ ظلم و از مناقشات اهل سنت شیعه چشم پوشی کن والی ضعف اسلام موجود است، و رعیت مختلف القلوب رابه حکم اربع عناصر قایم کن که جسم سلطنت از امراض مختلفه ایمن باشد- کارنامه حضرت امیر تیمور صاحب قران پیش نظر باید داشت که با مور شهریاری پخته شود. و ما علینا الابلغ - یکم جمادی الاول 935ه»

این است روش شهریاری و احترام به رعیت و مردم، و ما در افغانستان بدبختانه از سالها باینطرف مشلات زیاد، بارهبران و حکام خود داشته ایم، اهل تشیع رابیگانه از اهل تسنن دانسته اند، اهل هندو را، هندو و بیگانه، تورک و تاجیک و هزاره و پشتونرا، از هم متفاوت دانستند. و هرکدام را، از هر طریقی بگوشه ها

وانزوها وادار کردند، و تاریخ هریک رامسرخ، تحریف ویا در پرده پنهان نگهداشتن. تاریخ واقعی یک ملت، مایه سر بلندی و راه خوبی شناسایی او در حلقه‌های داخلی و خارجی می باشد، هر فردی از جامعه حق دارد که در قطار دیگران بقرار قانون مساوات بشری حیات بگذراند ولی افسوس که مورخین ما، حکام ما، اقوام ما و یک تعداد دیگر در این دنیا در تلاش لگد کوب یک دیگر اند.

گفتنی است که یکتعداد از نویسندگان وطن ما عادات و کردار بعضی از نویسندگان لاف زن همسایه هایمان را تعقیب مینمایند. ونیمی دنیا را مربوط خود و کشور خود میسازند، و علمای جهان را هم بی تردید مربوط حدود لایتناهی خاک خود می پندارند یکی از شعرای شیرین سخن فارسی دری افغانستان به اسم " استاد اسیر" ازینکه دوستان ایرانی ما مولانا، البیرونی، ابن سینا، فارانی و دیگر بزرگان را مربوط بخود میدانند، چون شاعر است و حساس می باشد به سطوح آمده لاجرم شعری را سروده که تنها دوبیت از آن طوری نمونه آورده میشود:

خدا روزی که پیدا کرده دارا واسکندر رای
به هردو داده این نعمت که مام باب ایرانی است
"اسیر این طنز را بنوشتم از آن روز میترسم
خدانا کرده گویند که این نابابا ایرانی است"

(نقل از مجله نشریه زن شماره 141 کانادا)

مردم ما میگویند که موسیقی مردم افغانستان به مردم هند تاثیر کرده و چونکه موسیقی ما به هند رفته پیشرفته های آنها مربوط به فعالیت های موسیقی دانان افغانستان است، آفرین به جرات کسانی که این نوع حکم را صادر مینمایند و سند شان فقط خیالات، احساسات و تفوق طلبی است و بس.

زمانیکه سلطان محمود غزنوی طبق سنت کشور کشایان قدیم که هر کسی به هرملکی حمله میکرد او به نیم قاره هند ویا خاک بزرگ و وسیع هندوستان حمله نمود. البیرونی فیلسوف دربار که اصلا زاد گاه او شهر بیرون از بیکستان فعلی میباشد بامحمود و لشکر او همراه بود، وی کتابی را بنام "مال الهند" تالیف کرد و در آن ذکر کرده است که هنرمندان موسیقی هند را دیده است، و مردم هند آنها را "چندالان" می گفتند و چون دین هندی باموسیقی آمیختگی دارد و دین هندی که قدامتش اقل از هزار سال پیش از حمله شهنشاه محمود غزنوی میباشد.

از آن باید بدانیم که هندوها از خود موسیقی داشتند و موسیقی بسیار پیشرفته و طوریکه گفته آمد چندالان هنرمندان مسلکی بودند و قدامت زیاد داشتند و دانسته نمیشود که ما چطور از افغانستان موسیقی را به هند برده ایم، اکنون شما در خاک هند بروید و ببینید و مشاهده بفرمایید که در هر شهر موسیقی نوازان بحدی زیاد می باشند که شمار آنها کار آسان نیست و از جانی دیگر خداوند بر آن مردم حنجره خاص بخشیده است.

با اعماد زیاد میتوان گفت که موسیقی در هند پیش از بمیان آمدن آیین هندی وجود داشته و قدامتی موسیقی را حضرت مولانای بزرگ که در سماع باموسیقی ذکر خداوند را بجا میآورد چنین میفرماید:

مرا تا محرم آن راز کردند

بگوش من ز غیب آواز کردند

نفس در قالب آدم نمیرفت

درون سینه او ساز کردند

امیر خسرو دهلوی ثم بلخی که در خاک هند تولد شده و خدمات زیاد و ابتکارات بی حد و اندازه را در موسیقی وارد نمود وی در هند زاده شده و موسیقی را از آنجا آموخته درست است که نصب افغانی دارد ولی او موسیقی را از افغانستان به آنجا برده است ، امیر خسرو خود را هندوستانی میگوید به این شکل:

ترک هندوستانی ام من هندویی گویم جواب

شکر مصری ندارم کز عرب گویم سخن

پدر امیر خسرو از تورکی زبانان نهرین بغلان است و درین باره مقاله نگارنده در چند جای به طبع رسیده است ، امیر خسرو در قسمت قدامت موسیقی به مانند مولانا جلال الدین بلخی چنین فرموده :

آن روز که روح پاک آدم به بدن

گفتند در انمی شد از ترس به تن

خواندند ملایکان به لحن داوود

در تن درآ، درآ در تن ، در تن

در کوچه خرابات کابل اکثر هنرمندان وطن ما ریشه کشمیری و لاهوری و بالاخره هندی دارند و درین باره در کتاب " پیر خرابات " نگارنده این سطور شرح و بسط داده است ، زمانیکه در وطن ما چند هزار نفر محدود حیات بسر می بردند در خاک هند چند ملیون نفوس با موسیقی در ذکر معبود های خود مصروف بودند ، نگارنده این سطور در مورد موسیقی افغانستان و هند در قضاوت افکار دو استاد موسیقی ، استاد ترانه ساز و استاد خیال و نیز در کتاب " تمام گشکر " تحریر نموده ام .

شاعری درباره رسم تاریخ و تاریخ سازی چنین سروده است:

رسم تاریخ جمله تکرار است اندر کارها
تاچه زاید عاقبت رسم و این تکرارها
بس حوادث چشم مابیند که نوپنداردش
لیک چشم پیر دنیا، دیده آنرا بارها
پایه تاریخ راخشت وقایع کرده است
وین بنای کهنه ای را منشیان معمارها
من ندانم راستی ماهیت تاریخ چیست
چیست حاصل زین همه تکرارها تذکارها

از یک طرف علامه اقبال لاهوری که نسبتاً هندو و بعداً آجدادش به اسلام گرویدند، میگوید:

نه افغانیم و نه تورک و نتاریم چمن زاریم و ازیک نو بهاریم
تمیز رنگ و بو پر ما حرام است که ما پرورده یک شا خساریم

مگردر کابل که قزلباشان با فرهنگ و دانشمند، حکام بیسواد کابل را آیین حکومت داری تدریس میکردند. و چون چراغ در فرهنگ و تقویه آن روشنی می بخشیدند، برای شان این بیت ساخته اند:

بروباش و بروباش و بروباش

بروپس مانده ای تورک قزلباش

و باز تاجائیکه تاریخ بما گواهی میدهد، حکام بسیار قدیم کابل و ماحول آن همه تورک ها بودند و بجز از آنها تاکنون از حکومت های دیگر ملیت هاتنها هندوهارا داریم، این بیت ذیل را برای شان گفته اند:

غربی گر بیا مهمان من شو

اگر تورکی به تورکستان خودباش

ولی استاد احمد علی کهزاد میفرماید: سلاله های شاهی کابل را تورکی شاهی و برهمن شاهی تشکیل میدادند. البته گفته های بالا را از خلاف نویسی مورخین آغاز نمودیم، چونکه باید تاریخ از روی حقیقت نوشته شود و از روی احساسات باید تحریر نگردد، و در تاریخ باید غلونا یابد، در عصر حاضر زمانیکه نوشته های مورخین همسایه غربی را میبینیم که می نویسند، آریانا، جمشید، یما، خراسان بزرگ، ایران بزرگ، که همه بجز از لاف و گزافه گویی چیزی دیگری نمی باشد، و از افسانه و تصورات خیالی تاریخ ساخته اند. در حالیکه

آن مملکت باستانی ضرورت به اینقدر مبالغات ندارد و بهتر آنست که هر چه است همان تحریر گردد. در وطن ما از این نوع مبالغات و تحریفات زیاد مشاهده میرسد، مثلاً مرحوم میر محمد صدیق فرهنگ در کتاب «افغانستان در پنج قرن آخر» چنین می آورد: «هنگام گشوده شدن خراسان به دست مسلمانان، بخشی بزرگ ساکنین این سرزمین را مردمانی تشکیل میدادند که از شاخه هندو اروپایی نژاد آریین بود و بعداً به نام تاجیک شهرت یافتند، علاوه بر تاجیکان در آن هنگام اقوام دیگری هم در خراسان زیست میکردند، که از بقایای مهاجمین سابق بودند و برخی از مردم خانه بدوش محلی مانند اجداد پشتون ها و بلوچ ها و نورستانی کنونی» (ص 52 و 53).

بیا باید من حیث منصف بدون در نظر داشت هم وطنی و برادری قضاوت نمائیم و بگوئیم که آیا جناب مرحوم فرهنگ میدانسته که حدود اربعه خراسان کجا بوده، آیا اجداد و برادران پشتون مادر کدام جاهای خراسان خانه بدوش و بی وطن میگردیدند، فکر نمیشود که در آن وقت نفوس پشتونها و یا قبایل دیگر زیاد می بود، همچنان، جناب مرحوم فرهنگ بی مسولانه اکثریت مردم خراسان را، از شاخه هندو و اروپایی از نژاد آریین که بعداً نام تاجیک را گرفتند، میدانند. در حالیکه تاجیک و منطقه که تاجیک هادر آن حیات بسر می برند از صفحات شمال کابل می آغازد از طریق بدخشان تا مناطق اطراف شهر دوشنبه دوام مینماید، هم چنان بداخل خاک اوزبیکستان کنونی تاجیک ها زیاد اند، و تاریخ بسار دقیق کلمه تاجیک هنوز روشن نیست و کلمه تاجیک سالها بعد از ورود اسلام بمیان آمده است. مناطق هرات که اصلاً آن ساحه خراسان است گفته شود مردم آن بنام فارسی زبان یاد میگردیدند و قدامت فارس و فارسی زبان بسار قدیم است. قابل یاد آوری می باشد که یک تعداد ایرانی ها هنوز در کلمه تاجیک و نسل و نسب تاجیک بدیده شک نگاه مینمایند، چنانچه در این اواخر تست های (دی-ان-ای) قدامت آنها و ارتباط آنها را با قبایل قرغز و قره قلیاق منتهی میدانند، کلمه تاجیک جدید است ولی قوم تاجیک قدامت دارد. مرحوم فرهنگ همینکه میگوید در خراسان این قبیله یا آن قبیله حیات بسر می برند، نمیگوید که منبع و سرچشمه گفتارشان از کجاست و منظورشان از کلمه «مهاجمین» باید کی ها باشد؟ جواب اینست که آن مرحومی کلمه ای را که نخوایسته بگوید عبارت از تورک است، در حالیکه تورک ها مهاجم نبودند و آنها بیش از هزار سال از آن تواریخ در خراسان و اطراف آن سکونت داشتند، خراسان عبارت از شرق است و بنام کدام قوم ارتباط ندارد.

سوال عمده در این است که وقتیکه مسلمانان عرب به خاک خراسان حمله کردند، خراسان عبارت از کدام مناطق بود و باید مشخص میگردید.

در منابع معتبر عربی که دانشمند فرزانه و نویسنده توانا آقای غلام سخی سخا طوری که در سایت ها نوشته خوانده می شود که در مقابل اعراب در کابل دو طایفه مقاومت کردند یکی تورکان و دیگری هندوان که استاد کهزاد آنرا تایید مینماید.

اگرچه موضوع بحث در این اوراق عبارت از هندوان افغانستان به صورت کل می باشد ولی بهتر آنست که توجه خود را در اینجا به کابل که مرکز عمده بوده مبذول داریم.

آقای فرهنگ نام «هندوها» را بصورت کل از میان برداشته و نخواسته که مردمان بومی هند و نژاد وطنی را شریک دیگران بسازد، و اینست تاریخ نویس زبده وطن که زیر احساسات رفته و نتوانسته تاریخ پر کیفیت وطن را با حق نویسی هایش شکل واقعی بدهد. در تواریخ عربی و غربی تاریخ کابل و جنگ های خونین کابلیان بسیار زیاد تحریر یافته است.

استاد علامه عبد الحی حبیبی، یفتلی ها را به شکل هفتالی و هپتالی می آورد که بتواند از آن «ابدالی» را بدست آورد و آنها را پشتون بسازد، و بصورت عموم همه را آریایی میاورد تا که پشتون ها را ارتباط به آریایی بدهد، در حالیکه سوال آریایی بودن پشتون ها تاکنون حل نشده است و باید گفته شود که اصلاً ابدالی ها کدام طایفه از پشتون ها نمیباشد. مرکز اصلی یفتلی ها در افغانستان از شهر فیض آباد بدخشان بشمول تخار تا به قندوز میرسد که حکومت داری شان در کابل در کتب زیاد آورده شده است. یفتلی ها تاکنون در مناطق یاد شده خود را یفتلی میگویند و زبان شان ترکی میباشد.

شخص خود علامه حبیبی می فرماید که «کوشانی ها که بقایای شان یفتلی ها می باشد» اصلاً از قومی سیتی و یوچی ها از او یغورستان و یاختن (تورکان ختن) و بنام هون های سفید شناخته شده اند، که مورخین بصورت کل بر آن مهر تایید میگذارند، ولی استاد محترم ناقر ا رانه در بعضی نوشته های دیگر سعی مینماید که این هون های سفید، را که اجداد تورکان هزاره می باشند، به پشتون نسبت دهد. در بالادیده شد که مرحوم فرهنگ میگوید که قوم پشتون و بلوچ که آریایی باشند و بوقت هجوم اعراب خانه بدوش بودند پس چطور منطبق قبول مینماید که رتیل شاهان و کابل شاهان که اجدادشان صدها سال در کابل حکم را نداشتند خانه بدوش باشند.

در بالا متذکر شدیم که کابل شاهان جمع کثیرشان بودیست بودند ولی از نسل کوشان و یفتل در کنار آنها هندوها بمقامات حکومتی میرسیدند و وزرای چون کالر با هندوهای دیگر مشترکاً در کابل حکم میراندند.

دانشمند محترم جناب آقای غلام سخی سخادرسایت وزین ففتا به صفحه بیست و پنج می آورد: «در منابع مختلف به خصوص اثر بزرگ «مال الهند» ابوریحان البیرونی درباره فرمانروایان کابل (شاهان تورک) بحث نموده است که بر پایه قول البیرونی شاهان تورک که در کابل و گندهارا حکومت مینمودند خود را از اخلاف کنشکامی دانستند و آنها به مدت شصت نسل در اقتدار بودند». اولین پادشاه شان "برهتگین" و آخرین آنها "لکتورمان" نام داشت، حکومت شصت نسل تورک را در کابل استاد حبیبی نیز آورده است.

ناگفته نباید گذاشت که وزیر آخرین پادشاه تورک کابل یا لکتورمان بنام "کالر" که برهن بود، شاه را از قدرت برانداخت و خود یک حکومت هندویی را بجای آن برقرار نمود. از واقعه فوق معلوم است که هندوان در منطقه زیاد بوده اند و بدون موجودیت تعداد زیاد

هندوها، امکان یک کودتا بسیار کم میباشد.

گفته های بالا و تبصره های مثبت و منفی، بخاطر ارج نهادن بر کتاب پر بها و با کیفیت دانشمند هموطن گرامی و فرهیخته مان جانب ایشرداس است، که زیر عنوان «ماباشندگان دیرین این سرزمین» تهیه و ترتیب

داده جایش تاکنون خالی بوده، زیرا گوشه مهم تاریخ وطن را روشن می سازد و نشان میدهد که هندوان افغانستان از مردمان قدیم و باشندگان افغانستان مخصوصاً کابل می باشند.

جناب ایشرداس از زبان مرحوم استاد احمد علی کهزاد می آورد که، ابوریحان البرونی سلاله های شاهی کابل را در زمان موردمطالع به دونا نام و نشان یاد میکند یکی «تورکی شاهی» و دیگری «برهمن شاهی» (ص اول ماباشندگان) نمیدانیم که در افغانستان، چرا حکومت ها و دانشمندان درباره موثقت تاریخ خودمان چشم پوشی و یا بی اعتنای دارند، در مکاتب مان نه کنیشکای بزرگ تدریس میگردد و نه تورکی شاهیان و هند و شاهیان، آیا این بخاطر تبعیض است، یا کم معلوماتی و یا مسخ تاریخ و فرهنگ و وطنمان افغانستان؟

وقتی که ما صفحات تاریخ و وطنمان را مطالعه میکنیم، زیاد تر مردم سرزمین ما در قدیم معتقدان ادیان بودیزم و هندوایزم بودند که بعدها سیکیزم نیز بر آن علاوه گردیده است. اجداد تورکان هزاره که عبارت از هونهای سفید میباشند، نیز به ادیان هندی اعتقاد داشتند و چه رسد به کسانی که هندو نژاد اند، و دیگر اینکه در خصوص تورکان میخوانیم که از قدیم الزمان در خاک و سرزمین مان افغانستان حکم راندند و وجه مشترک هندوها و تورکان همانا داشتن خاک و مذهب مشترک میباشد.

اگر به اناتومی مردمان قدیم کابل متوجه شویم، در اطراف شهر کابل که چندان آمیزشها با هندوها صورت نگرفته است، چهره های شان به نژاد زردگونه با آمیزش سفید به مشاهده میرسید، ولی در داخل شهر چهره های مردم به شکل گندم گون و سبزینه بسیار زیبا و قشنگ نمایان میشود، چونکه آمیزشها در میان خاصناً تورک و تاجیک و هندو از سالیان گذشته بر آنها اثر داشته است.

در سطور بالا اشاره شد که هر انسان حق مشروع دارد تا نسب و زریاد خود را دوست داشته و افتخار نماید، تا حدیکه حقوق دیگران را پایمال نکرده و تفوق طلبی ننماید، اگر چه آمده است:

پشت نام پدر چه میگردی پدر خویش شو اگر مردی

بیت بالا میرساند، بهتر آنست که شخصیت انسان معرف وی باشد و باید انسان بعد از خداوند به خود متکی باشد. ولی جوامع از خود قید و بسط های دارد که آنرا نارم های اجتماعی میگویند و برای هر فرد لازم است که از آن نارم ها پیروی نماید تا تطابق ها در میان جوامع بمیان آید و یک حیات مشترک صورت پیدا کند.

گفتیم که در صفحات شرقی و جنوبی افغانستان که در حقیقت کابلستان در وسط قرار دارد، مردم هندی آمیزشها داشتند و تا کنون دارند.

خاک مشترک بشکل بسیار دلچسپ وجود داشته، چونکه کنیشکای بزرگ، پادشاه کابلستان در تا بستان تخت نشینی اش را در بگرام کابل و در زمستان در تاکسیلای پنجاب انتخاب نموده بود.

یکی از دلایل بسیار عمده و مهم ما به ارتباط با هندوها، یادگارهای مذهبی و معابد بتخانه هاست، اگر چه در صفحات شمال شرقی افغانستان یا کوهساران بدخشان و سرزمین قطغن آثار مذهبی هندوی و بودیزم و سیکی کمتر مشاهده می رسد ولی نوبهار بلخ و بامیان از امهات نشانه های برهمنیزم در شمال بشمار

میآید، و از آن برمیآید که آمیزش مردم افغانستان با مردم هندوستان آنقدر زیاد بوده که حتی خارج از حدود کابل ویا جنوب وشرق، تاثیرات مذهبی وجود داشته است .

بنابر اصطلاح ارواح شاد استاد داکتر احمد جاوید «دوشاهد خاموش» و سرخ بت و خنک بت و پاشاه مامه و سلسال به ارتفاع 53 و 35 متری در کوه بامیان تراش شده اند، که مذهب بودیزم در افغانستان با همه قدرت خود قرار داشت.

اکنون آن بت های با عظمت تخریب و ویران شده است، بوقت های قدیم در طلوع آفتاب با چهره هاورنگ های سبز و سرخ دامنه زیبای بامیان را با دادن شعله ها کیفیت اعجازی تولید مینمود، و کسی نمیدانده که چرا پنجاه و سه و سی و پنج اگر معکوس گردند عین اعداد بامیان میآید، این موضوع در سفر این نگارنده به هند در میان هندوهای مورخ و مذهبی به بحث های بسیار طولانی انجام یافت.

حالا که هیکل با عظمت بامیان بعد از تخریب، قلب ملیونها پیروان بودارا جریحه دار ساخته است، اگر بوداییان خواسته باشند، جهت پرستش آنرا تجدید نمایند میتوانند در کنار اندک دورتر از اصل موضع هیکل قدیم سمبول آنرا بسازند، ورنه همین حالت تخریب جهت اینکه کیفیت دینی و کیفیت تاریخی دارد باید، بدون تجدید حفظ گردد.

یکی از نشانه های اعلی دیگر ما، در موجودیت و قدامت هندو در افغانستان کوه آسمایی میباشد که به گفته دانشمند ارجمند مولف کتاب «ماباشندگان دیرین این سرزمین» جناب ایشرداس «کلمه آسمایی در زبان هندی» «مادر امید» و یا «اله امید» معنی میدهد که گذشته این عبادتگاه چون تاریخ افغانستان عزیز کهن و دیرسال است» (ص 21) بنگرید که قلب افغانستان کابل است و در قلب کابل، کوه مان، نام هندویی دارد و آن نام در زمانه های پیش از میلاد گذاشته شده است، آیا از آن نمیتوان استنتاج کرد که هندو در وطن ما ریشه دیرین و طولانی دارد؟

جناب ایشرداس تنها پانزده عبادت خانه را در کابل معرفی می دارد و چه رسد در مناطق شرقی و جنوبی و جنوب غربی .

در کتاب تالیفی جناب ایشرداس که یکی از نایبترین کتابهای تاریخ افغانستان می باشد. بسی چیزهای دیگری را میخوانیم که از تاثیر زیاد و حسرت بیشتر، سرشک دیده چون سیل از چشمان می ریزد.

زیر این قوم دیرین، که سالها حکام کابل بودند، و عضویت اصلی جامعه مان را دارند از سال هاباین طرف زیر شکنجه های گوناگون قرار داشتند، و مردم بی خبر از تاریخ، هم وطنی و زندگانی مشترک، آنها را توهین و زیر فشار های گوناگون به نامهای مختلف چون هندو، و لالا و غیره یاد مینمودند، در حالیکه کلمات هندو و یالاله و لالا، نزد خود هندوها شاید تقدس داشته باشد، ولی مردم بسی اوقات آن کلمات را به باد استهزا قرار میدادند، درین باره از خواننده محترم التجا میروود تا کتاب «ماباشندگان دیرین این سرزمین» را بخوانند و بدانند که مادر وطن خود عدالت اجتماعی و قانون عدالت و مساوات نداشتیم و تاکنون نداریم و چنانچه که در سطور قبلی این مقاله به حقارت تاریخی مردمان عزیز تورکان هزاره اشاره گردید.

سوال اینجاست که اگر هندوهای افغانستان، که یکی از باشندگان اصلی افغانستان می باشند و پیروان نیمقاره و غیر مسلمان اند، با آنکه در همه حقوق مساوی با دیگر مردم باید بشمار آیند، آیا تورکان هزاره مسلمان و هم دین ما نبودند که بالای شان جفا ها صورت گرفته است. از اینجامعلوم میگردد که در تاریخ اواسط و معاصر افغانستان ما، چه بدیختی های نبوده که تابعین این خطه ندیده باشند.

در همه قضایای ناگوار در افغانستان همانطور یک مردم غیر هندوی افغانستان متضرر شده اند هندوهای افغانستان نیز برابر به آنها مشکلات دیده اند، بوقت هجرت بعد از تهاجم روسها هندوها بخاطر هم مذهبی و هم خونی در هندوستان و صدها منطقه جهان آواره شدند، مثلیکه، یک تعداد فارسی زبانان و اهل تشیع بخاطر هم مذهبی و هم زبانی به ایران رفتند و تعداد دیگری در توریکیه جهت هم زبانی و هم مذهبی پناه بردند ولی هیچ یک از آنها از کشورهای مهمان دل خوش ندارند هندوهای چون استاد فقید پیران ناتیه غنیمت و یک تعداد دیگر، در دیار غربت ولو که هندوستان هم که میبود تادم مرگ محبت زادگاه خویش افغانستان را بخود داشتند.

خداوند روح مردگان تجار پیشه هندوی افغانستان را شاد داشته باشد که در تقویه بنیه اقتصاد مملکت مان کارهای اساسی را انجام دادند، واردات و صادراتی را که گروه های هندو در افغانستان انجام دادند، از خدمات زرین تاریخ مان بشمار میاید.

تجار افغانستان از حواله های پولی هندوان، چه در خاک هندو پاکستان و یا مالک دیگر و تبدیل پول ها، دایم دل خوش و آرامش روحی داشتند.

تاریخ هنر در افغانستان، هرگز خدمات دلسوزانه استاد پیران ناتیه غنیمت را با چندین هنرمند و گوینده بمانند چترام گرامی و رجنی پیران ناتیه و ده های دیگر هرگز فراموش نخواهد کرد، در رادیو افغانستان خدمات بی آلیشانه استاد دغنیمت بحدی زیاد است که اگر شرح داده شود مثنوی هفت من کاغذ خواهد شد، وی هرگز در کارها و هنرهای خود حق الزحمه نگرفت و علاوه بر خرید آلات و اسباب آلات موسیقی خدمات زیادی و کارهای عیارانه انجام داد. پیران ناتیه غنیمت یا آن هنرمند و الا که در افغانستان بوقت خواندن های ملکوتی اش این ابیات را مستانه میخواند:

تبله و تنبور و ساز دلربا

مستی مستان را و چندان میکند

خاطر شوریده آرام میکند

پیران ناتیه غنیمت در روش موسیقی در آغاز از هنرمندان شهیر هندوستان چون سایگل و موکیش پیروی میکرد، ولی بعدها خودش از خود سبک و روش خاص پیدا کرد، او در زمانهای در رادیو خدمت میکرد که صدایش را ساز رادیو پخش میگردد. و خواندن بی عیب در آن هنگام از کارهای مشکل بود، پیران ناتیه غنیمت با استا دزیبا خوان، عیار بچه کابلستان و بلبل خوشخوان وطن استاد حسین آرمان دوستی

وبرادرخواندگی داشت؛ بلی زمانیکه استاد پران ناتھه جهان فانی را در غربت سرابایاس ونامیدی وداع گفت اشک چشم دوستانش بمانند آرمان بزرگوار وبا وفا چون سیل برخسارش جریان یافت.

وای وصدافسوس که استاد پران ناتھه غنیمت که دستگاه رادیورا از آغاز تاانجام تقویه میداد، ازدست مارفت وصدافسوس که به خواری وذلت در وقت هجرت بمرد، واوراجع به وطن خودکابل میگفت:

«بی توای شوخ ستمگرزنده بودن مشکل است» وداغ دیدارکابل رابا خودببرد .

پران ناتھه به سه زبان فارسی، پشتو واربدو غزل وتصنیفهای گوناگون خوانده است نگارنده این سطوراستاد غنیمت راکه غنیمت بزرگ هنردرافغانستان بود، درکتاب «سازوآواز درافغانستان» معرفی داشته ام و خداوند غریق رحمت خود بسازد که میخواند:

کجاست می که مرا عالم دیگر ببرد

به پا اگر نروم او مرا به سرببرد

وباز گاهی بنام خواجه اجمیری چنین نوحه سر میداد:

یاخواجه اجمیری من مفلس وناچارم، یاخواجه اجمیری.....

یا:

دل چواز دلر با جداباشد

همچو بیمار بی دوا باشد

یامیگفت:

آن سلسله موآید اگر برسر بازار

بازار شود از نفسش تا زه چو گلزار

کارهای هنری واقتصادی وفداکاریها ی استاد فقید پران ناتھه غنیمت ایجاب نوشتن یک کتاب رامینماید وباید این همه را رجنی جان ارجمند که ادیب وگوینده ممتاز وطن ماست طی یک کتاب بنویسد.

ناگفته نماند که رجنی جان دختراستاد پران ناتھه از غنایم روزگار افغانستان ونطاق نازنین وطن ماست رجنی جان صاحب حنجره طلایی واز جمله زنان باشهامت وفداکار افغانستان بشمار می آید.

اگر چه در تاریخ وطن ماهندوان، بدر بارهای عروس البلاد غزنی، کابلشاهان وغیره برای رامشگری، صنعت کاری، منجمی وغیره تشریف داشتند، وما بجهت ارایه سند دورامشگر معروفی که سقف رواق

بودای پنجاه و سه متری را رونق وزیبایی خاص بخشیده بودند داریم و درین عصرهای متاخر خدمات هندوان دوام دارد چنانچه، در زمان امارت امیرشرعی خان در کابل عودت کردند، و کوچی های خرابات رابا ساز ونوای خود کیفیت خاص بخشیدند، حتی باسرودن انواع موسیقی که خصوصاً در شب نشینی های عرفانی صورت میگرفت نام گذرخواجه خوردک رابه گذر یا کوچی «خرابات» مبدل ساختند.

آیاصدرنیشنان هنر موسیقی در افغانستان، چون استاد قاسم، استاد غلام حسین، استاد سرآهنگ، استاد رحیم بخش، استاد غلام نبی نتو، استاد معراج الدین، استاد چاچه محمود و صدهای دیگر با وجود یکه مسلمان می باشند، در ارتباط با خون در هند و نژادی شان شک وجود خواهد داشت؟ و آیا آنها منحصی هنرمندان اول موسیقی در افغانستان شناخته نشده اند؟ آیا مردم افغانستان فراموش کرده اند، یا نمیدانند که برادران قندهاری مان، بیشتر از همه انواع موسیقی به موسیقی هند، شیفته و طرفدار هستند؟ چونکه روان آنها باروان ملیونهای دیگر هموطنان ما ارتباط با روان های هندو هادارند.

اگر ساده تر گفته شود بوقت حکومت شاهی در قندهار هجده عبادت خانه و درمسال وجود داشت، طبعاً در محیطی که هجده عبادت خانه وجود داشته باشد تاثیرات کم و زیاد بر مردم وارد میگردد.

آیا مردم افغانستان فراموش کرده اند، که ملکه قلب ها، اعجوبه زمان، نابغه دوران لتا منگیشکر از هفتادسال باینطرف با همخانیهای موکیش، کشور، محمدرفع، گوشه ایشان را نوازش و دل های شانرا خوش نساخته است. آیا مردم افغانستان بنامهای سیگل، بله غلام علی خان، ملکه ترنم نورجهان بیگم، طلعت محمود و غیره آشنایی ندارند؟ البته مسایل بالا و موضوعات دیگر همه نمایانگر و نشان دهنده ارتباطات فزیک و روانی ما مردم افغانستان با مردم نیمقاره می باشد، که جزء کوچک آنها منحصی و طنزاران اصلی در افغانستان، از هزاران سال باینطرف با مردم و ملیت های دیگر افغانستان حیات و جوهات مشترک داشته اند.

در کابل ما چهار قسم داکتر ها و یا طبیب هاداریم؛ داکترهای عصری که تحصیلات عالی دارند، داکترهای یونانی که از بقایای دخول یونانی در زمان اسکندر می باشند، طبیب های تورکستانی یا عاملین یقایی نظریات شفاهی ابوعلی سینا که در و دطرف دریای آمو قرار دارند، و چهارم حکیم جی های اند که از وطنداران هندویمان می باشند.

گفته آمد که این نگارنده هیچ نوع ارتباط، خونی، زبانی، مذهبی، و سمتی با هندو هانداشته ام، ولی منحصی یک فرد افغانستانی بخود این حق را خواهم داد که درباره وطن خود، باشندگان هموطن خود و وقایع که در میان جامعه مارخ میدهد، قضاوت اسلامی، انسانی و یا تبصره نمایم، مولف وارسته و گرامی هموطن مان جناب ایشرداس، چونکه او هم کیشان او در طول تاریخ زجرها دیده، جفاها کشیده، تحقیرها شده و خارج از جامعه قرار گرفته اند، بانهم توانسته با قدرت خلاقه خود کتابی را درباره هموطنان هندوی مان تالیف نماید، که تاکنون در آن باره در کشور عزیز مان گاشته نشده و یک خلای بزرگ را در تاریخ وطن پر کرده است.

آقای ایشرداس یا هندوزاده محترم، از بسکه پدران واجدادش رنجهای برده و به بلاها مبتلا شده اند، روزهای را بیاد آورده که حکومت ها، بخاطر تفکیک شان از دیگران، لباس های زرد را پوشانیده اند توسط تعداد

از مردم بی معلومات، عوام و اطفال کم تجربه، بنظر حقارت دیده میشدند و حتی بداخل صنوف درسی مکاتب مشکلات داشته اند بآنکه همه می دانند، اطفال هندو، درذکات و استعداد، موقف خاص دارند .

داشند گرامی ایشرداس، کوشش نموده تا بعد از بیان تاریخ مختصر هندوهای افغانستان و یاپیکی از باشندگان بومی و قدیمی افغانستان، آبدات تاریخی بودیست ها، معابد و حتی سفری از رهبر بزرگ و اولی سیک ها، تاجایکه دسترس داشته، شرح و بسط بدهد، خوبتر از همه یک تعداد محدود شخصیت های برجسته هندوان افغانستان را بمعرفی گرفته است که به مردم ما خواندن و دانستن آن دلچسپی باری می آورد.

وجه زیبا که بی بی رادوجان مشهور را که پدرش «دیوان نرنجنداس» عضو هیات استقلال افغانستان در اولپندی بوده معرفی کرده، رادوجا آن دختر زیبا روی کابلی که در طول عمر زیاده تر لباس مردانه می پوشیده، عاشقان زیادی داشته که داستانها در آن باره موجود است .

به رادوجان و فاطوجان (دختر امیر دوست محمد خان) در کوچه ها و بازارها، اطفال و جوانان و دخترک ها شعرها می خواندند و با آواز خوش زمزمه ها می کردند ،

درباره بی بی فاطمه (فاطوجان):

«خود فاطوجا نه به جادو گرفت، جان فاطوجانم ای» این دختر امیر دوست محمد خان مادر کلان هنرمند بزرگ و شخصیت عالی مقام هنری ارواح شاد استاد عبد الغفور برشنا بود .

درباره رادوجان :

او دختر دیوان، بی بی رادوجان

لاله را قسم دادم که رادوره نسوزان

گل سری چوکی شیشته، میکند دربار

مره دیوانه کده، دختری سردار

چار گرد قلا گشتم پای زیب طلا یافتم

پای زیب طلا از کیس از بی بی رادو جان اس

از بی بی رادو جان اس

ای کاش جناب مولف والا گهر و هموطن عزیز جناب ایشرداس در باره این دختر زیبا و طنز کابلی یا رادو جان زیاد معلومات میدادند، بخاطر این نگارنده میآید که درباره او یکی از نویسندگان وطن در یکی از نشرات خارجی نوشته بود.

تا جایکه شنیده بودیم رادو جان کابلی یا هندوزاده مردانه پوش، سفرهای در ممالک دیگر از جمله انگلستان انجام داده، امید میرود این دختری قشنگ و زیبا روی تاریخ کابل را بوقت تجدید کتاب مکمل تر معرفی بدارند.

وای کاش بی بی فاطو جان که صاحب کمالات زیاد بود، و هزاران عاشق دلپاخته داشت نیز توسط کسانیکه معلومات دارند، معرفی گردد. باری نگارنده این سطور با یکی از نواسه های بی بی فاطو جان که پروفیسور شهیر در سویس میباشد پرسیدم، که اگر برایم اجازه بدهد تا دوسه سطر در باره بی بی بزرگش بنویسم، وی با پیشانی باز اجازه نوشتن چند سطر را داد.

علاوتاً عرض میگردد که مولف بزرگوار محترم جناب ایشرداس از تاجران مشهور، حکیم جی ها عکاسان و شخصیت های دیگر هندوان مان ذکری ننموده اند، که امید است در آینده بوقت تجدید، علاوه بر اینها، کسان دیگری از اهل هند اضافه گردد.

مولف دانشمند جناب ایشرداس در کتاب خود «ماباشندگان دیرین این سرزمین» از صفا اول تا انتها در نوشتن بسیار محتاط بوده و با خصلت هندویی خود که صلح طلبی و نرم خویی میباشد، که ما، در بحث بابه نانک حرف های در آن آوردیم اوسعی کرده هیچ کسی را متاثر نسازد و اگر انتقادات نموده، کلماتش را محترمانه شامل کرده و هرگز نخواسته است، بر کسی بتازد.

مردم هندو، مال و ملک و دارایی خویش را بسیار دوست دارند، ولی نه بمنزله دین و آیین شان در مذهب خود به اندازه ای وفادار و وفایی الدین هستند که صدجان عزیز خود را بدان نثار مینمایند.

حضرت سلطان الشعراء امیر خسرو بلخی ثم دهلوی در این باره گوید:

خسرو ادر عشق بازی کم ز هندوزن مباش

کز برای مرده سوزد، زنده جان خویش را

و سوزاندن جسم زنده انسان کار آسانی نیست و یقیناً عشق به دین و آیین می باشد.

اما هندوها یک فلسفه دیگر دارند، با مهاجمین عکس العمل های خوبی نشان داده و بزودی با ایشان محشور میگردند چونکه میدانند که از پرنفوس ترین مردمان جهان قدیم ترین های از جنس آدمی می باشند، صبر مینمایند تا سا لهای بر سر مهاجمین سپری شود، بالاخره قدرت کلچر و فرهنگ شان بحدی میرسد که اولاده آن همه کشور کشا یان در ملک شان هضم می شود و کلچر و زبان و فرهنگ آبایی شان را از دست میدهند و می شوند هندوستانی اردوزبان.

نگارنده این سطور در اوایل دهه هفتاد مسیحی که استادفاکولته تعلیم و تربیه پوهنتون کابل بودم منحیث گیسٹ پروفیسور از طریق وزارت کلتور هندوستان برای سه هفته مهمان شدم یادگارهای از قبیل قطب منار- تاج محل و دیگر یادگارهای آگره، لکنهو، راجستان، لال قلاع، مسجد بابری و ده‌های دیگری را دیدم و بی شک هر کدام نمایندگی از آثار جاویدان و معرفی کننده تاریخ طولانی هندوستان را مینمود.

اما سوال اینجاست که کی این آبادات را آباد نموده؟ جواب اینست که شاهان خارجی در هند ولی فقط نام آن کشور کشایان ضبط تاریخ است و بس باقی همه اولاده‌شان اردوزبان و هندی زبان هندوستانی شده اند، و وطن اصلی و تاریخ خود را نمیدانند، درحقیقت مهاجمینی که در آغاز به صید هندوستان رفته بودند، خود و جمله بازماندگان شان شکار کلچر هندوستان گشتند.

در خاطرات من سالار جنگ موزیم، الفنتای بمبی (ممبئی) مهابلی پورم مدارس، گلباغهای چندیگر پنجاب، خوابگاه جلال الدین اکبر در جیپور راجستان، تکایای لکنهو (بله و چوته)، مزارات حضرات نظام الدین اولیا امیر خسرو دهلوی، میرزا عبدالقادر بیدل، مسجد نامی دهلی، قبور بابریان یا تورکان تیموری، کتابخانه ها، موزیم های دیگر، هر کدام ارتباطی را شهادت میدهند که بین مردم مسلمان و هندو برقرار بوده و زیست باهمی داشتند.

من نگارنده این سطور که شخصیت بالاتر از یک اسیستانت یونیورسیتی رانداشتم، مهمان نوازی و مهربانی های مردم هند را دیدم، به حیرت رفتم و تقایم قیامت فراموشم نخواهد شد.

در سال دوهزار و سه مسیحی، در نیمه یک شبی که مصروف نوشتن کتاب درباره هنر در افغانستان بودم و ساز و نوای دلپذیر لٹامن گیشکر گوشها و روانم را نوازش مینمود، آواز دل نواز او یک باره حالتی را دیگرگون ساخت و همه یادداشتها و افکار هنری را فراموش نمودم، بی اختیار قلم را برداشته در اندک ترین فرصت پیش از سی و پنج صفحه درباره مقام هنری هندو دختریا لٹا نوشتم و فردایش آنرا اصلاح کردم که اینک اکنون در کابل منحیث یک کتاب مستقل به چاپ رسانیده اند، و چاپ آن درحقیقت روابط میان دو مملکت افغانستان و هندوستان را باهم نزدیک میسازد در ختم این مضمون مطول قابل یادآوری می دانم از دوست فرزانه و دانشمند جناب استاد نصیر مهرین که از نویسندگان بلنڈ مرتبت، صاحب نام و نشان و شخصیت با احساس عصر ماست، تشکر نمایم که اینجانب و دوستان دیگر را به نوشتن حقایق و وقایع وطن متوجه گردانیده و خود نوشته های عالی را نیز انجام داده اند.

از جمله لطف های شان یکی هم، این است که بعد از صحبت شان و ادار شدم که تا چند کلمه درباره کتاب هموطن گرامی مان جناب ایشر داس در قید تحریر بیاورم.

هندوها درباره زیبارویان تورکان تیموری که وقتی از جمله مهاجمین در خاک هند بودند، چنین شوخی هامیکردند: «زبان یار من تورکی و من تورکی نمیدانم».

واقف لاهوری در جواب آن هندوان عشقباز میگوید:

ای مسلمانان بفریادم رسید

طفل هندویی مرادیوانه کرد

شاعران شیرین گفتار دیگر چینین سروده هادارند:

هندوپسری که مرغ دل کرده اسیر

صیادصفت میزند هر لحظه به تیر

دادم قسمی به گاو زردش که مزین

زد تیردیگر بر جگرم گفت بگیر

هندو صنمی که دل بنامش دادم

مرغ دل خویش بسته بدامش دادم

گفتم که بمن رام شو رام نشد

هر چند قسم به رام رامش دادم

حضرت افصح المتکلمین شیخ مصلح الدین سعدی عشق خود را به تورک و هندو چینین اظهار میدارد:

سعدی از پرده ی عشاق چه خوش می نالد

تورک من پرده پرانداز که هندوی توام

کتاب (ماباشندگان دیرینه این سرزمین) تالیفی دانشمندی گرامی جناب ایشرداس که در سال 2003 مسیحی توسط شورای فرهنگی افغانستان درسویدن به طبع رسیده است مولف محترم کتاب را به خانم محترمه شان و اولادها بنام های ابی ناس، امیت و اوستا جان اهدا کرده است.

همچنان جناب ایشرداش از دوست دانشمند و فرزانه مشترک مان، استادرنورد زریاب نسبت همکاری ها در کتاب متذکره سپاسگزاری نموده اند.

این کتاب با کیفیت و دلچسب به چهار بخش تقسیم گردیده است.

دربخش اول نگاهی به گذشته هندوان وسکبه های افغانستان ، دربخش دوم از معابد و درمسال های هندوان وسیکها درافغانستان وبخش سوم معرفی شخصیت های نام آوروچهره های درخشان وممتاز هندوها وسیکهای افغانستان را دربردارد.

بخش چهارم بخش تصاویری باشد که سیماهای پادشاهان متاخرافغانستان را چون احمد شاه ابدالی ، تیمورشاه ابدالی ، شاه زمان ابدالی ، غازی امان الله خان و شاه حبیب الله کلکانی که اینها درافغانستان مستقلانه حکم راندند آورده است .

اگرچه به دوران مرحوم محمد ظاهرشاه خان افغانستان پیشرفت وترقی نمود ، با آنها مردم نسبتایک زندگی آرام داشتند ، دوره شاه مذکورموقع خوبی بود که سرنوشت افغانستان ازطریق یک نظام قوی وباعدالت اساس وپایه گزاری می شد، تابعدازان مردم به مشکلات امروزی مواجه نمی شدند .

دردوره های بعدازمحمد ظاهرشاه خان میلیون ها شهید ومیلیون های دیگرآواره شدند ، ازآنجمله وطنداران گرامی ما ، هندوها وسیکها خسارات زیادی جانی ومالی دیدند ، دارایی های زیادی را از دست دادند که درحقیقت ثروت آنها ثروت افغانستان بشما می آمد.

کتاب برادر ودوست دانشمند وگرامی جناب محترم آقای ایشرداس صاحب درظرفیت یکصدوهشتادودوصفحه بالغ می گردد ومنابع وسرچشمه های که ازآنها تحقیق کرده ، کتب معتبروقابل اعتماداست .

مکررا میگوییم که نویسنده عالیقدرهندوزاده باشرف وبزرگوارجناب آقای ایشرداس یکی ازنویسندگان عالیقدرافغانستان میباشد که کتاب تالیفی اش بخش عمده ومهم تاریخ افغانستان را روشن ساخته است .

آرزومندم کتاب «ماباشندگان دیرین این سرزمین»تالیف جناب ایشرداس زیرعنوان«تاریخ هندوان افغانستان»بزودی محترمانه بچاپ برسد و ضخامت کتاب را بیشترازپیش خواهانم که مولف عالیقدر ووطن دوست ایشرداس بدان توجه خاص بفرمایند.

یادداشت : این نوشته تقریبا سه سال پیش تحریریافته بود که به همت ولطف وتوجه دوست وبرادرگرامی جناب محترم محمدرفیق زمانی خبرنگاروژورنالیست توانا تایپ ، تهیه واهتمام گردید ازلطف شان سپاس گزاروممنونم .

باعرض حرمت .